

روایتی را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده است *عده من اصحابنا عن احمد بن ابي عبدالله*؛ [که احمد بن محمد بن خالد است، ما دوتا راوی مهم داریم هردوشان نامشان احمد بن محمد است، یکی احمد بن محمد بن عیسی یکی احمد بن محمد بن خالد و هردو هم با یک واسطه به کلینی می‌رسند، یعنی مشایخ مع الواسطه کلینی هستند، احمد بن ابي عبدالله همین احمد بن محمد بن خالد، صاحب کتاب محاسن است. کتابی به نام محاسن برقی که صاحب همین کتاب است و احمد بن ابي عبدالله هم به او می‌گویند، برقی هم بوده است، برق یکی از روستاهای قم بوده و ایشان اهل همین روستاهای اطراف قم است. جالب است که این دو احمد هر دو همزمان هم بوده اند، هر دو در یک زمان زندگی می‌کردند، هم دوره بودند.

احمد بن محمد عیسی اشعری رئیس اشاعره قم است در حقیقت می‌شود گفت فقیه اول شهر قم بوده است و این احمد بن محمد بن خالد را به نام اینکه می‌گفته روایت‌های غلو آمیز نقل می‌کند از قم بیرون کرده است و او مدتی به ری رفته است و بعد البته برگشته و احمد بن محمد بن عیسی می‌گویند در تشییع جنازه اش پابرهنه شرکت کرده است.

یک نکته هم اینجا بگویم که در صدر سندهای کافی زیاد می‌بینید که «*عده من اصحابنا*» این عبارت برخی‌ها را به این گمان می‌برد که شاید این روایت را مجهول می‌کند یا روایت را ضعیف می‌کند، مرسل می‌کند، درحالی‌که اینطور نیست، این عده معلوم‌اند که چه کسانی هستند.

مرحوم بروجردی یک مقدمه بسیار خوبی بر تهذیب اسانید کافی دارند که آن مقدمه خواندنی است، اگر در رجال می‌خواهید کار کنید حتما این مقدمه آقای بروجردی را ببینید، در آنجا یکی از مسائلی که به آن اشاره کرده‌اند این است که گفته‌اند این «*عده من اصحابنا عن*» هرکدام از این بزرگوارن چه کسی هستند مثلا می‌گویند «*عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد که همین راوی ما باشد، علی بن ابراهیم است، علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه است، که خب علی بن ابراهیم که خودش از مشیخه مهم کتاب کافی است و حجت است*».

عده من اصحابنا عن احمد ابن ابي عبدالله عن محمد ابن عیسی این محمد بن عیسی هم محمد بن عیسی بن عبید یا عبیدی است، که از شاگردان یونس بن عبدالرحمن است، ولی به آن از زمره مستثنیات ابن ولید می‌گویند.



ابن ولید که استاد مرحوم شیخ طوسی است، یک کتابی به نام کتاب نوادر الحکمة دارد که تقریباً مشابه کتاب کلینی است، روایت می‌گوید، مال محمد ابن احمد ابن یحیی اشعری.

از ابن ولید پرسیده بودند که به این روایت عمل کنیم یا خیر؟ او گفته بوده روایتی که این سیزده نفر در آن هستند عمل نکنید بقیه را عمل کنید، یکی از آن سیزده نفر محمد بن عیسی بن عبید است. لذا ابن ولید این فرد را (به این بیان که می‌گویند «از مستثنیات ابن ولید» این اصطلاحاتی است که در رجال مطرح می‌شود) به این بیان نپذیرفته و ردش کرده‌است.

ولی بعدها کسان دیگری که در رجال کار می‌کنند او را قبول کرده‌اند گفته‌اند حالا دیگران غیر ابن ولید او را توثیق کرده‌اند، اگر هم نگاه کنید می‌نویسند موثقٌ علی الأصح یعنی بنا بر بحثی که در آن صورت می‌گیرد موثق است.

پس به هر حال این حضرت آقای محمد بن عیسی بن عبید که گفتیم از شاگردان یونس بن عبدالرحمن است، به نظر موثق می‌آید، عن أبا الحسن علی ابن یحیی فیما أعلم این تعبیر کمتر در کافی آمده، فیما أعلم یعنی راوی می‌گوید تا آنجایی که من می‌دانم آن نقل کرده بود، یک مقدار سند روایت را تضعیف می‌کند، راوی قطعی نقل نمی‌کند بلکه می‌گوید تا جایی که من میدانم. عن عمرو ابن مُدرک الطائی عن أبی عبدالله علیه السلام از امام صادق (ع)، ایشان می‌گویند قال: قال رسول الله (ص) لأصحابه أیُّ عُرَى الإیمان أوثق؟ عُرَى جمع عروه به معنای ریسمان است و در اینجا به معنای دست آویز و ستون می‌شود؛ در حقیقت کدام یکی از پایه‌های ایمان قوی‌تر از بقیه است؟ فقالوا الله ورسوله أعلم خدا و پیامبر خدا(ص) بهتر می‌دانند، و قال بعضهم الصلوة برخی گفته‌اند نماز اوثق است و قال بعضهم الزکوة برخی گفته‌اند که زکات اوثق است، و قال بعضهم الصیام بعضی گفتند پایه محکم دین روزه است. و قال بعضهم الحجّ و العمره بعضی گفته‌اند حج و عمره استوارتر است، و قال بعضهم الجهاد، هر کدام نشستند بودند در محضر پیامبر(ص) و پیامبر(ص) هم سوالی مطرح کردند آنها هم هر کدام چیزی به ذهنشان می‌رسید، می‌گفتند، فقال رسول الله (ص) : لكلّ ما قلتم فضلٌ هر کدام از اینها که گفتید فضیلتی دارد و لیس به اما آن چیزی که مد نظر من است نیستن، ولكن أوثق عری الإیمان الحبّ فی الله و البغض فی الله و توالی اولیاء الله و التبری من أعداء الله، این تعبیر حب و



بغض به خاطر خدا، تعبیری است که در بسیاری از روایات ما هست و در کلمات ائمه (ع) هست و در کلمات شارحین عقائد ائمه هم هست.

از امام صادق کافی ج ۲ ص ۱۲۷ روایت میکند که کل من لم یحب علی الدین و لم یبغض علی الدین فلا دین له کسی که اساسا حب و بغض بر دین و بر مبانی دینی که در حقیقت اصلش خداوند سبحان است، نداشته باشد اساسا دین ندارد.

باز کافی از امام صادق (ع) نقل می‌کند ص ۱۲۴، من أحبّ الله و أبغض الله و أعطی الله کملَ ایمانه کسی که به خاطر خداوند دوست داشته باشد، به خاطر خداوند دشمن بدارد و به خاطر خداوند عطا بکند، ایمانش کامل است.

خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه تعبیر بسیار لطیفی دارد امیر المومنین (ع) درباره اسلام می‌فرماید ثمّ أن هذا الإسلام أقام دعائمه علی محبته دعائم و ستون‌های اسلام بر محبت خداوند شکل گرفته و استوار شده است

روایت دیگری است از امام صادق (ع) که فضیل بن یسار می‌گوید سألت ابا عبد الله عن الحب و البغض أ من الإیمان هو یک بحثی در آن مقطع زمانی است که اجزاء ایمان چه هستند؟ این بحث خیلی در آن مقطع زمانی در تاریخ اسلام مهم است. کسانی آن مقطع را از نظر بحث‌های کلام که مرور کرده باشند این را می‌بینند که ایمان چیست؟

یک نزاعی است قبل از شکل‌گیری نزاع معتزله و اشاعره در میان مسلمان‌ها که نزاع خوارج و مرجئه است، جریان مرجئه که توسط حکام بنی‌امیه هم خیلی به آنها میدان داده می‌شده است. یکی از آن مرجئه بزرگ، همان ابوحنیفه است که سردمدار یکی از مکاتب مرجئه است و باز هم جالب است بدانید که پایه‌گذارش از نظر علمی به خانه امیر المومنین (ع) برمی‌گردد، پایه‌گذار اندیشه ارجاء یکی از پسران محمد حنفیه یعنی حسن ابن محمد بن حنفیه است که می‌گویند او پایه‌گذار اندیشه ارجاء است، قضیه‌اش را طرح کرده است. این محمد حنفیه برادری به نام ابوهاشم دارد که پایه‌گذار و سردمدار کیسانیه و نقطه‌مقابل اینها بوده است که خیلی دست به شمشیر بودند.

این اندیشه مرجئه و خوارج در آن مقطع خیلی اندیشه قابل منازعه‌ای بوده است. مرجئه قائل بودند به اینکه ایمان صرفا یک امر نفسانی است و قابل شدت و ضعف هم نیست و ربطی هم به عمل



ندارد. لذا اگر کسی هزاران عمل بد هم انجام بدهد از ایمان خارج نمی‌شود، دروغ بگوید اشکال ندارد گناهان دیگر بکند اشکال ندارد، به همین بیان خلفای بنی امیه خودشان را علیرغم همه فسق‌های آشکاری که داشتند، در دید مسلمان‌ها اثبات می‌کردند که ما هنوز مومن هستیم، فاسق اند اما مومن هم هستند.

قصه‌های بسیار تلخی هم از آنها نقل شده‌است. که مثلاً یکی از آنها روی مسجد الحرام می‌رفته و روی خانه کعبه می‌نشسته‌است درحالی‌که مردم طواف می‌کردند او شرب خمر می‌کرده‌است، مردم هم می‌دیدند مانعی هم نداشته، یا در حضور همه فقهای عظام در دمشق قرآن را گذاشته سر نی به عنوان هدف به آن تیراندازی کرده‌است. گناهایی بوده اما بحثی هم نبوده و زندگی می‌کردند.

این بحث که اجزاء ایمان چیست در آن مقطع زمانی بحثی است. آیا عمل دخالت در ایمان دارد یا ندارد؟ نقطه مقابلش کسانی بودند که می‌گفتند دخالت دارد. لذا در بحث‌های کلامی آن مقطع این خیلی مطرح است. هر فرقه‌ای که آن مقطع وجود دارد یکی از بحث‌هایی که در رابطه با آن بحث می‌کردند این بوده که معنای ایمان چیست؟ آیا قابل تشکیک است یا نیست؟ و آیا عمل دخالت در ایمان دارد یا ندارد؟ و قسّ علی ذلک، یکی از مباحث هم این است که آیا حبّ و بغض دخالت در ایمان دارد؟ لذا فضیل از امام سوال کرده سألْت ابا عبدالله عن الحبّ و البغض أ من الإیمان هو؟ آیا اجزاء ایمان‌اند؟ حضرت جواب می‌دهند فقال علیه السلام: و هل الإیمان إلا الحبّ و البغض آیا ایمان چیزی جز حب و بغض است؟

یک آیه‌ای در قرآن هست که به دو گونه هم معنا شده‌است. سوره بقره آیه ۱۶۵ «و من الناس من يتخذ من دون الله انداداً يحبونهم كحبّ الله» تا جایی که من دیده‌ام این آیه را مترجمین دو جور معنا کرده‌اند، یک عده گفته‌اند که من الناس من يتخذ من دون الله اندادا، ند بمعنای مثل است یعنی مثل خدا یک تیپ‌های دیگری را هم انتخاب می‌کنند و آنها را هم مثل خدا دوست دارند. آنها چطور خدا را دوست دارند همانگونه در عداد خدا و در عرض خدا اینها را هم دوست دارند. یک دسته دیگر از مترجمین قرآن گفته‌اند: آن گونه که باید خدا را دوست داشته باشند آنها را دوست دارند، این گروه دوم خودشان دو دسته‌اند، برخی گفته‌اند کانّ خدا را دوست ندارند و آنها را فقط دوست



دارند. یک عده هم می‌گویند خدا را دوست دارند، اما آنها را به عنوان همانندی خدا و همانندی دوست داشتن خدا، به آنها محبت دارند، [به هر حال، این خیلی محل بحث ما نیست] بعد آیه می‌فرماید که «والذین آمنوا أشدَّ حُبًّا لله» کسانی که ایمان می‌آورند محبت‌شان نسبت به خدا شدیدتر است. یکی از عرفا هست اسمش شبلی است شاید شنیدید می‌گویند شبلی گفته بوده که من تصوف را از سگ یاد گرفتم گفتند چطور؟ گفته رد می‌شدم دیدم سگی جلو درب خانه ای است، این فرد به او محبت و تکریم کرده‌است حالا غذایی داده بود. خداوندگار این سگ از خانه بیرون آمد، یک سنگی برداشت زد به این سگ، سگ پرید آنطرف دوباره برگشت. چوب برداشت به آن زد دوباره سگ رفت و برگشت، هرچه به او زد او آن خانه را رها نکرد، می‌گوید من دیدم آن سگ به این دست کسی که به او محبت کرده، دست کسی که او را اطعام کرده، خانه ای که در آن خانه عزت دیده یا غذا دیده یا تکریم دیده یا به هر حال زندگی‌اش با آن خانه گذشته، محبتش با این چیزها سلب نمی‌شود ولو او را بزنند، ولو کسی که ولی نعمت او بود به او بدی بکند ولی او از درب آن خانه نمی‌رود، تعبیر لطیفی است می‌گوید من تصوف را از این سگ آموختم.

این محبت خداوند که در این آیه شریفه به آن اشاره کردیم والذین آمنوا أشدَّ حُبًّا لله [یک پرانتزی باز کنم] تفسیر عیاسی یک روایتی را از امام صادق(ع) نقل کرده که حضرت(ع) فرموده و هم آل محمد؛ آن کسانی که اشد حبا لله هستند، آنها اهل بیت(ع) هستند.

حضرت آیت الله جوادی در تفسیری که دارند این آیه را که آورده اند، آنجا اشاره می‌کنند، می‌گویند که این روایت درست است ولی به معنای این است که مظاهر اتم و مصادیق اتم این اشد حبا لله، اهل بیت(ع) اند، نه به این معنا که این فقط بر آنها صدق می‌کند، این یک بحث مفصلی است که ما موارد زیادی داریم در قرآن که اتم و اظهر و اشرف مصادیقش طبیعتاً پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) هستند ولی این به این معنا نیست که انحصاراً در آنهاست. کسانی که ایمان می‌آورند اینها به طور کلی نسبت به خداوند محبت بیشتری دارند.

یک نکته‌ای را اینجا ضمیمه بکنیم و آن اینکه بسیار اتفاق می‌افتد که انسان‌ها چیزهای غیر از خدا را هم دوست دارند، بلکه شما اولیا خداوند را هم دوست دارید، سیدالشهدا(ع) را دوست دارید، امیر المومنین(ع) را دوست دارید. بالاتر، انسان اموال خودش را هم دوست دارد، اولاد خودش را هم



دوست دارد، بسیاری از چیزهایی که در دنیا هست را دوست دارد، متعلقات خودش را دوست دارد، اینها حرام نیست اما اگر در طول محبت به خداوند نباشد مانع کمال است، دو سه روایت در این باره ببینیم:

در دعای کمیل دیده‌اید که حضرت (ع) می‌فرماید: اللهم اجعل قلبی بحبک متیماً متیماً از تمام می‌آید یعنی لبریز؛ قلب به حب تو لبریز باشد، جایی برای چیز دیگری نباشد، در دعای ابو حمزه امام سجاد می‌فرماید: اللهم إني أسئلك أن تملأ قلبی حباً لك، قلب من را از حب خودت پر کن. پس حب خداوند اگر پر شد به گونه‌ای که امام سجاد (ع) از خداوند سوال می‌کند، جایی برای چیز دیگری باقی نمی‌ماند.

روایت دیگری است در کافی ج ۲ ص ۵۸۶ از امام صادق (ع) که می‌فرماید: اللهم إملأ قلبی حباً لك قلب من را از حب خودت پر کن، «هل الدين إلا الحب و البغض؟» با آن روایت قلبی خیلی خوب تفسیر می‌شود با آن آیه خوب معنا می‌شود که «و الذين آمنوا أشدَّ حباً لله» هرچه شدیدتر بشود ایمان قوی‌تر می‌شود، هرچه این محبت قوی‌تر بشود، ایمان قوی‌تر می‌شود.

پس محبت ما به همه موجودات چه متعلقات خودمان چه غیر متعلقات خودمان، اگر در راستای محبت الهی بود، به همان میزان و ملاک باعث کمال است، اما اگر در راستای محبت الهی نبود، بلکه انداد بود و در کنار خداوند قرار گرفت، اینها ولو از نظر شرعی حرام نباشد ولی از نظر کلی، مانع کمال انسان است. این به این معنا نیست که از صبح که از خانه بیرون می‌روید بگویید من عاشق خدا هستم یک نگاه چپ به طرف بکنید و بگویید من غیر خدا هیچ کسی را نمی‌خواهم. هرکس از درب خانه بیرون می‌آید بگوید ما اصلاً چیزی غیر خدا را دوست نداریم لذا هرکس که می‌آید به او اخم و تخم بکنیم.

باز همین کافی ج ۲ ص ۱۲۵ روایتی دارد از امام باقر (ع) که می‌فرماید وَذُو المومن للمومن فی الله من أعظم شعب الإيمان، محبت مومن به مومن در راه خدا یا به گونه‌ای برای خدا، اعظم شعبه‌های ایمان است. باز روایت دیگری است کافی ج ۲ ص ۱۲۷، مَا التقی مومنان قطُّ خیلی روایت زیبایی است که از امام صادق (ع) نقل شده است، دو مومن هرگز با هم ملاقات نمی‌کنند إلا و كان أفضلهما أشدهما حباً لأخيه مگر اینکه او که نسبت به برادرش محبت بیشتری دارد (نزد خداوند) افضل است



و عرف بیشتری دارد. پس می‌توان و باید، نسبت به همه محبت داشت اما نه به معنای اینکه اینها را در عدل عرض خداوند دید بلکه این محبت در طول محبت الهی است.

مرحوم أبوی ما می‌فرمودند که امام آب دست بچاهش می‌داد به خاطر خدا می‌داد. این بسیار مهم است که انسان اولاً محبت به خلق الله داشته باشد ثانیاً این محبت را در طول محبت خداوند قرار بدهد، به خاطر خداوند دوست داشته باشد، تفسیر بسیار خوبی میبیدی به نام تفسیر کشف الاسرار دارد که تفسیری فارسی است و از متون بسیار ارزشمند که هم تفسیری است و هم از متون ادبی فارسی و مربوط به قرن ششم و هفتم است. آنجا ذیل همین آیه داستانی را نقل می‌کند و می‌گوید یک مردی به یک زنی گفت کَلِّی بکَلِّکِ مشغول، من تو را خیلی دوستت دارم، همه وجود من گرفتار وجود توست و اظهار محبت کرد، آن زن به او گفت که چرا نمی‌روی به خواهر من علاقمند شوی؟ او که از من اجمل است. او که از من زیباتر است. این پسر گفت او کجاست؟ گفت نه تمام شد، تو پس محبت نداشتی، همین که سراغ او را می‌گیری معلوم می‌شود نسبت به من محبت نداشتی، اگر داشتی چیز دیگری نمی‌دید، همین که به تو گفتم جای دیگری پلو چرب‌تری می‌دهند گفتمی بسم الله هر جا پلو چرب‌تر، اوضاع بهتر است. یاد آن تصوف شبلی بیافتم و آن سگی که از درب آن خانه نرفت. حالا اینجا یک بحث‌هایی هست بگذاریم یک مقدارش را امروز خیلی صحبت کردیم، می‌خواستیم یک جمله هم از امام بخوانیم، یک تعبیری است چون بالاخره از ذکر آن بزرگوار داشته باشیم صحیفه امام جلد ۱۶ صفحه ۲۱۸ یک تعبیری دارند و یک وصیتی به مرحوم والد ما است، تعبیر خیلی لطیفی است ببینید: می‌فرمایند پسر اگر می‌توانی با تفکر و تلقین، نظر خود را نسبت به همه موجودات به ویژه انسان‌ها نظر رحمت و محبت قرار بده، [به انسان‌ها به دیده محبت نگاه کن، به تعبیر امیرالمومنین (ع) جایی دارند اینها عیال الله اند. آنها بندگان خدا هستند] مگر نه این است که کافه موجودات از جهات عدیده که به احصا در نیاید مورد رحمت پروردگار عالمیان می‌باشد، مگر نه آنکه وجود حیات و تمام برکات و آثار آن از رحمت‌ها و موهبت‌های الهی است بر موجودات؟ و گفته اند کلّ موجودِ مرحوم، هر موجودی مورد رحمت قرار گرفته است. اگر رحمت الهی نبود که به وجود نمی‌آمد. مگر موجودی ممکن الوجود امکان دارد که از خود بنفسه چیزی داشته باشد؟ یا



موجودی مثل خود ممکن الوجود به او چیزی داده باشد؟ همه از خداوند گرفته‌اند. در این صورت رحمت رحمانیه است که جهان شمول است، رحمت خداوند است که همه را گرفته‌است. مگر خداوند که رب العالمین است و تربیت او جهان شمول است، تربیتش جلوه رحمتش نیست؟ مگر رحمت و تربیت بدون عنایت و الطاف جهان شمول خداوند می‌شود؟ پس آنچه و آن‌کس که مورد عنایات و الطاف و محبت‌های الهی است، چرا مورد محبت ما نباشد؟ و اگر نباشد، این تقصی نیست برای ما؟ و کوتاه‌بینی و کوتاه‌نظری نیست؟ می‌گویند ابوالحسن خرقانی سر در جای عبادتش نوشته بودند: « هر آن‌کس که بدین سرای در آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید که آن‌کس که به درگاه خداوند به جان ارزد، به درگاه ابوالحسن به نان ارزد» آن کسی که برای خداوند آنقدر ارزش داشته که به او جان بدهد، ارزش این را دارد که شما یک نانی به او بدهید، یک سلامی بکنید، به او محبت بکنید.



وقوع «وضع عام؛ موضوع له عام»:

بهترین مثال برای این نوع وضع، وضع اسماء اجناس است (مثل انسان، اسد، ..) این در حالی است که تسدید الاصول وضع اسماء اجناس، را به گونه ای دیگر دانسته است. ایشان می نویسند:

«أن الوجدان العرفي القطعي يشهد بأن من يسمّى ولده فإنّما يجعل الاسم للمولود الشخصي الخاص، كما أن الأمر كذلك قطعاً في الطبائع الكليّة، فالمسمّى بالحنطة أو الشعير - مثلاً - عند العرف ليس إلّا ذاك الجسم الخارجي الذي يترتب عليه الآثار المنتظرة. و بعبارة أخرى: ما كان بالحمل الشائع حنطة أو شعيراً (سواء كان كليه الطبيعي متحد الماهية مع المصاديق في التدقيقات الفلسفية أم لا) فإنّ الحنطة ليست إلّا ما يسدّ الجوع، و له خواصّها الأخرى؛ و هو ليس إلّا المصاديق الخارجية و ما هو حنطة بالحمل الشائع»^۱

توضیح:

- (۱) در وضع اعلام شخصیه، موضوع له وجودات خارجی هستند.
- (۲) در طبایع کلیه هم موضوع له، وجود خارجی گندم است.
- (۳) (ظاهراً مراد ایشان آن است که) وضع عام (یعنی کلی حنطة) و موضوع له خاص (یعنی کلّ حنطة) است. و لذا نحوه وضع، به صورت قضیه حقیقیه است به این معنی که واضح معنای کلی را تصور می کند و لفظ را روی وجودات خارجی قرار می دهد. ولی همه وجودات چون قابل تصویر نیستند، به آنها با عنوان مشیر «کل حنطة» اشاره می کند.
- (۴) این همان حرفی است که از امام درباره «وضع عام؛ موضوع له خاص» به آن اشاره کردند.

